

سلمان فارسی اصلی ترین عامل تشیع ایرانیان



هشتم ماه صفر، وفات سلمان فارسی است؛ یکی از کارهای بسیارمهم سلمان که بخش اعظم زندگی او را فرا گرفته، تلاش پیگیر وی در معرفی اسلام ناب و تشیع راستین بعد از رحلت رسول خدا(ص) بود، تا جایی که برخی او را اصلی ترین عامل تشیع ایرانیان می دانند.

خبرگزاری مهر: هشتم ماه صفر، وفات سلمان فارسی است؛ یکی از کارهای بسیارمهم سلمان که بخش اعظم زندگی او را فرا گرفته، تلاش پیگیر وی در معرفی اسلام ناب و تشیع راستین بعد از رحلت رسول خدا(ص) بود، تا جایی که برخی او را اصلی ترین عامل تشیع ایرانیان می دانند.

به گزارش خبرنگار مهر، سالها قبل از هجرت، در یکی از روستاهای اصفهان فرزندی به دنیا آمد که نامش را "روزبه" گذاشتند و بعدها پیامبر اسلام(ص) او را "سلمان" نامید.

پدر سلمان "بدخشان کاهن" روحانی زرتشتی بوده و کار همیشگی اش هیزم نهادن بر شعله آتش بود؛ با اینکه سلمان در میان خاندان و محیطی زرتشتی دیده به جهان گشود، ولی هرگز در برابر آتش سر فرود نیاورد و به خدای یکتا اعتقاد یافت؛ در دوران کودکی مادرش را از دست داد و عمه اش سرپرستی او را به عهده گرفت.

سرانجام سلمان در همان آغاز هجرت، گمشده اش را یافت و در حالی که برده یک یهودی بود، در محضر رسول خدا(ص) مسلمان شد.

ولادت سلمان و دوران کودکی او

سلمان در خانواده‌ای زرتشتی و صاحب نفوذ، در روستای "جی" از توابع اصفهان به دنیا آمد. پدرش نام او را "روزبه" گذاشت.

پدرش روحانی زرتشتی، کدخدای روستای "جی" و یکی از ثروتمندان آن ناحیه بود. او آتش پرستی متعصب و سرسخت بود، و چون آتشکده داشت، مردم آن ناحیه برای پرستش آتش نزد او می رفتند؛ به همین خاطر نزد مردم از منزلت سیاسی مذهبی خاصی برخوردار بود.

سلمان وقتی به شام رسید، سراغ داناترین و متدین ترین مرد مسیحی را گرفت، مردم او را به سمت رهبر مذهبی خود در کلیسا راهنمایی کردند. او به کلیسا رفت و به رهبر مذهبی آن قوم گفت: من دوست دارم به دین شما روی بیاورم و در خدمت شما باشم تا اصول و احکام این دین را از شما یاد بگیرم.

او درخواست سلمان را قبول کرد و بدین صورت او یکی از خدمتکاران و شاگردان آن رهبر مذهبی شد.

کم کم سلمان پی برد که آن کشیش، مردی خیانتکار و بد کردار است؛ زیرا او مردم را به صدقه دادن تشویق می کرد ولی صدقاتی را که از مردم برای فقرا جمع می کرد، پس انداز می کرد و به مستمندان نمی رساند؛ در واقع آنچه به مردم می گفت، شعاری بیش نبود.

به همین خاطر سلمان از دست او بسیار خشمگین بود، بعد از مدتی که کشیش ریاکار از دنیا رفت و سلمان مردم را از عمل زشت او مطلع ساختند، مردم به جای او دانشمند دیگری را برگزیدند که زاهد و عبادتکار بود و همیشه به کمک مستمندان و ناتوانان می شتافت.

سلمان او را بسیار دوست داشت و با اخلاص کامل در خدمت او ماند، تا وقتی که زمان مرگ او فرا رسید؛ قبل از این که بمیرد، سلمان بر سر بالین او رفت و خواست که او را به دانشمند شایسته ای همانند خودش راهنمایی کند؛ او هم سلمان را به عابد دانشمندی راهنمایی کرد و به او گفت: که آن شخص انجیلی صحیح و بدون تحریف در اختیار دارد و می تواند تو را به حقیقت برساند.

باخبر شدن سلمان از نزدیک بودن بعثت پیامبر آخر زمان

سلمان از آنجا که به شهر عموریه رفت و در خدمت آن دانشمند راهب ماند و در کنار کسب علم و معرفت، اموال بسیاری نیز به دست آورد، تا بالاخره اجل آن دانشمند نیز فرا رسید و رحلت کرد، اما قبل از این که بمیرد سلمان را از تحریف کتب سماوی و گمراه شدن همه مردم بر روی زمین خبر داد و به او گفت که هیچ شخصی را سراغ ندارد که هم عابد باشد و هم نسبت به احکام دین مسیح بسیار آگاه باشد و در پایان سخنانش نیز او را از نزدیک بودن بعثت پیامبر آخر زمان در دیار عربستان آگاه ساخت و به او گفت: آن پیامبر از شهر

خود "مکه" به نخلستانی که میان دو کوه قرار گرفته "مدینه" هجرت خواهد کرد و آن پیامبر تابع حضرت ابراهیم است.

او به سلمان گفت: پیامبر آخر زمان، سه نشانه دارد: صدقه قبول نمی کند، هدیه را قبول می کند و میان دو شانه او مهر نبوت وجود دارد.

سلمان در سرزمین عربستان/ سلمان به عنوان برده فروخته شد

سلمان مدتی بعد از وفات آن دانشمند، یک کاروان تجارتی را که از عربستان به آن جا رفته بود، ملاقات کرد. با آنها قرار گذاشت که اگر او را به عربستان ببرند، گله گوسفندان خود را به آنها خواهد داد. آنها پیشنهاد سلمان را قبول کردند اما در میانه راه، در منطقه ای به نام "وادی القری" او را به یک تاجر یهودی فروختند. بدین وسیله او بعد از یک عمر جستجوی حقیقت و کسب علم و معرفت، بالاخره به عنوان برده فروخته شد.

پس از مدتی، یکی از یهودیان بنی قریظه که به وادی القری رفته بود سلمان را از صاحبش خرید و به مدینه برد.

سلمان با دیدن مدینه و نخلهای فراوان و کوههای بزرگ مدینه، اوصافی را که از راهب عموریبه شنیده بود، به یاد آورد و از این که یکی از نشانه های راهب به تحقق پیوسته بود، بسیار خوشحال بود.

در آن زمان حضرت رسول(ص) در مکه مکرمه مبعوث شده بود و مردم را به توحید و یکتا رستی دعوت می فرمود، اما فقط آنهایی که به مکه می رفتند، از دعوت آن حضرت آگاه می شدند.

سلمان که شب و روز نزد صاحبش مشغول کارهای سنگین و سخت بود، فرصتی برای صحبت کردن با کسی نداشت؛ بنابراین، از همه حوادث و پیشامدها بی خبر بود، تا این که بالاخره حضرت رسول(ص) به سوی مدینه هجرت کردند، اما قبل از اینکه وارد مدینه شوند، چند روزی در قبا به استراحت پرداختند.

رسیدن سلمان به خدمت حضرت رسول(ص)

در همان روزها سلمان بالای درخت خرما مشغول کار بود و آقایش پای درخت نشسته بود که پسرعمویش آمد و به او گفت: خدا قبیله اوس و خزرج را نابود کند. پرسید: چرا؟

گفت: مردی به نام "محمد" پیدا شده که ادعای پیغمبری می کند؛ او از مکه به قبا آمده و همه مردم را دور خود گرد آورده است.

سلمان با شنیدن این سخن از خوشحالی به لرزه افتاد و نزدیک بود از بالای درخت بیفتد. با عجله پایین آمد و از آنها پرسید: ماجرا از چه قرار است؟ محمد کیست؟ الان کجاست؟

آقایش خشمگین شد و سیلی محکمی به او زد و گفت: برو به کارت برس! سلمان نشانه های پیامبر آخر زمان را که از راهب عموریبه شنیده بود را به خاطر داشت. شب هنگام مقداری خرما برداشت و مخفیانه به قبا رفت و به حضور حضرت رسول اکرم(ص) مشرف شد و خدمت آن سرور عرض کرد: شنیده ام که شما انسان صالح و شایسته ای هستید و گروهی از غریبان و مستمندان نیز همراه شما هستند. من مقداری خرما به عنوان صدق برای شما آورده ام تا تناول بفرمایید. حضرت رسول(ص) به یاران خود اشاره فرمودند که آن خرماها را بردارند و بخورند اما خودشان از آن خرماها تناول نکردند.

سلمان از این که توانسته بود نشانه دیگری از محبوب و گمگشته خویش بیابد بسیار خوشحال و مسرور شد، اما چون فرصتی نداشت تا بیشتر با پیامبر بحث کند، نزد آقایش برگشت و ادامه تحقیقش را به فرصتی دیگر واگذار کرد.

چند روز بعد باخبر شد که حضرت رسول(ص) از قبا به مدینه تشریف برده اند؛ بنابراین، در اولین فرصت اندکی خرما را که برای خود جمع کرده بود، برداشت و مخفیانه به مدینه رفت و در مجلس حضرت رسول اکرم(ص) حاضر شد و خرماها را خدمت آن حضرت تقدیم و عرض کرد: این خرماها را به عنوان هدیه قبول فرمایید.

حضرت(ص) آن را قبول فرمودند و اندکی از آن خوردند و سپس میان یاران خود تقسیم کردند.

به این طریق دو نشانه از نشانه های پیامبری حضرت رسول(ص) برای سلمان ثابت شد و تنها یک مورد دیگر باقی مانده بود که

سلمان می بایست راجع به آن اطمینان حاصل کند و آن مهر نبوت بود، سلمان منتظر بود تا بتواند آن را نیز مشاهده کند.

مسلمان شدن سلمان

سلمان روزی پیامبر (ص) را در قبرستان بقیع در حال تشیع جنازه ای مشاهده کرد. پس از سلام و عرض ادب، پشت سر آن حضرت به راه افتاد تا بتواند مهر نبوت آن سرور را ببیند.

سلمان وقتی مهر درخشان آن حضرت را دید، جلو رفت و آن را بوسید و به گریه افتاد و شهادتین را بر زبان جاری ساخت و مسلمان شد.

رسول اکرم(ص) از گریه سلمان به شگفت آمده و علت گریه اش را از او پرسید، سلمان سرگذشت خود را از اول تا آخر برای پیامبر بازگو کرد.

انتخاب نام سلمان، نشانه پاکی و سلامت روح سلمان است

حضرت پس از شنیدن سخنان سلمان و سرگذشتش از او خواست تا شرح حال خود را برای یاران نیز بازگو کند.

پیامبر گرامی اسلام(ص) سلمان را به مبلغ چهل نهال خرما و چهل وقیه "هر وقیه معادل چهل درهم"، از مرد یهودی، خرید و آزادش ساخت و نام زیبایی "سلمان" را بر او نهاد.

این تغییر نام، بیانگر آن است که: برخی از نامهای عصر جاهلیت، شایسته یک مسلمان نیست و دیگر اینکه واژه "سلمان" از سلامتی و تسلیم گرفته شده است و انتخاب این نام زیبا از سوی پیامبر(ص) نشانه پاکی و سلامت روح سلمان است.

بعد از اسلام آوردن وی، پیامبر اکرم(ص) به او فرمود: نام خود را از امروز به بعد سلمان بگذار و لذا او به همین نام سلمان، معروف و مشهورتر است. او یکی از معمرترین و از زاهدان دوران خود بوده و در علم و دانش سرآمد اهل زمان به حساب می آمد؛ چنانکه در بسیاری از روایات نقل شده که سلمان علوم پیشینیان و آیندگان را می داند و در راه اسلام رنج فراوان برد.

سلمان، یار راستین پیامبر و افتخار این مرز و بوم

دین مبین اسلام از آغاز تولد، شاهد تربیت و پرورش افراد برجسته و وارسته ای بود که گام به گام با پیامبر پیش رفتند و هیچ زمان دچار گمراهی و انحراف نشدند. یکی از این شخصیتها که نژاد ایرانی داشت و موجب افتخار این مرز و بوم است، سلمان است که از یاران خاص و حواریون آن حضرت به شمار می آید.

اسلام آوردن سلمان، برآمده از انگیزه احساسی و عاطفی یا مصلحت جویی نبود، بلکه او پس از اینکه در جستجوی دین حق، از وطنش مهاجرت کرد و رنجهای زیادی در این راه کشید، با اسلام آشنا شد و به علت اقناع فکری و پذیرش قلبی، اسلام آورد.

سلمان، یار راستین پیامبر(ص)، پس از رحلت آن حضرت، سعی در زنده نگه داشتن سنت و سیره رسول خدا(ص) داشت. دوران استانداری او در مدائن، آمیخته با زهد و تقوا و اخلاص بود و با عدالتی مثال زدنی که نشأت گرفته از راه و روش امام علی(ع) بود، سراسر حکمت و عبرت و تعهد و مسئولیت را به نمایش گذاشت که می تواند به عنوان یک الگوی ناب، مورد استفاده و بهره برداری جوامع امروز بشری قرار گیرد.

سلمان جزو خانواده رسالت است

سلمان دست پرورده اسلام است و اختصاص به قوم و قبیله خاصی ندارد. هنگام کندن خندق در جنگ احزاب، انصار می گفتند سلمان از ماست چون جز مهاجران از مکه نبوده است و مهاجران می گفتند او از ماست چون اهل مدینه نبوده است و پیامبر(ص) با شنیدن این سخنان، آنان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: سلمان، از ما اهل بیت(ع) است.

سلمان بیش از اینکه به نژاد عرب یا عجم وابسته باشد به اسلام منتسب است و از این رو به سلمان محمدی معروف گشت. سلمان از کسانی است که پیامبر(ص) با او قرارداد بهشت بسته است؛ درباره او نوشته اند که خداوند سلمان را دوست دارد و با خشمناک شدنش، خشمگین می شود. او جز خانواده رسالت و از پرورش یافتگان خانه وحی محسوب می شد و در تمام لحظات از حضور

پیامبر(ص) و امام علی(ع) و حضرت زهرا(س) بهره های معنوی می برد. از جمله فیضهایی که سلمان از حضرت زهرا(س) آموخته بود، دعای نور است که حضرت زهرا(س) از پدرش رسول خدا(ص) فراگرفته بود و هر صبح و شام می خواند و آن را به سلمان هم آموخت.

فضایل و معارف علمی سلمان/اگر دین در ثریا بود، سلمان به آن دست می یافت

سلمان به عنوان یک مسلمان وارسته، ارزشهای متعالی و فضایل گوناگونی را در جود خویش جمع کرده بود. پیامبر(ص) فرموده است: اگر دین در ثریا بود، سلمان به آن دسترسی پیدا می کرد و این جمله، میزان تلاش این مرد را در راه حق جویی می رساند.

در میان صحابه پیامبر(ص) کسی در علم و دانش به پای سلمان نرسیده است. او در عمر طولانی خود به صورت مداوم در راه کسب آگاهی و معرفت می کوشید و به همین منظور هم سالیانی دراز در خدمت رجال بزرگ مسیحیت بود و پس از مسلمان شدن هم، از یاران ویژه پیامبر(ص) محسوب می شد؛ در اوقات خاصی با آن حضرت خلوت می کرد و کسب علم می کرد؛ بی جهت نیست که در روایات او را نظیر لقمان حکیم دانسته اند.

امام صادق(ع) درباره او می فرماید: در اسلام، مردی همچون سلمان که فقیه تر از همه مردم باشد، آفریده نشده است. حضرت علی(ع) و دیگر پیشوایان معصوم(ع) نیز از سلمان به عنوان دانا به علوم گذشتگان و آیندگان یاد کرده اند. هنگامی که امیرالمؤمنین(ع) احوال یاران رسول خدا(ص) را بیان می کند، چون به نام سلمان می رسد، می فرماید: سلمان از ما اهل بیت(ع) است، شما همانند سلمان را کجا می یابید؟ او همچون لقمان حکیم است و علم اول و آخر را می داند؛ سلمان دریای بیکران است.

سلمان دریای بی پایان دانش است

حضرت رسول (ص) در باره علم سلمان فرمود: سلمان دریای بی پایان دانش است، خدا دشمن می دارد کسی را که سلمان را دشمن بدارد و دوست می دارد کسی را که سلمان را دوست بدارد. در حدیث دیگری آمده است که: سلمان گنجینه پایان ناپذیر حکمت و برهان است. دانش سلمان به معارف فکری منحصر نمی شد و آگاهی های فنی او هم در حد بالایی بود. در جنگ خندق، طرح کندن خندق را سلمان خدمت پیامبر(ص) پیشنهاد کرد و عملی نیز شد. همچنین در جنگ طائف، برای درهم کوبیدن قلعه های مشرکان، طرح ساختن منجنیق، از ابتکاراتی است که به سلمان نسبت داده شده است.

سلمان و حکومت مدائن

مدائن، یکی از شهرهای سرسبز و خرم پایتخت ساسانیان در ایران بود که به دست مسلمانان فتح شد. خلیفه دوم، با مشورت حضرت علی(ع) سلمان را پس از "حذیفه بن یمان" حاکم مدائن قرار داد. شاید دلیل این انتخاب، هم زبانی سلمان با مردم این شهر بود و مردم پارسی زبان آنجا، با یک حاکم ایرانی الاصل بهتر می توانستند کار کنند و نام سلمان برای ایرانیان، تا اندازه ای آشنا بود. وقتی خبر یافتند که سلمان به حکمرانی مدائن منصوب شده و قرار است به آن دیار بیایند، برای استقبال از والی جدید در بیرون شهر تجمع کردند. ناگهان پیرمردی را دیدند که تنها بر مرکبی سوار است و بسوی آنان می آید، مردم چون او را نمی شناختند پرسیدند آیا صحابی پیامبر(ص) و امیر و حاکم جدید مدائن را در راه ندیدی؟ او گفت: امیر و حاکم را ندیدم اما اگر سلمان را می خواهید من هستم. اینچنین ساده و بی آرایش وارد شهر شد و حکومت مدائن را به دست گرفت و بر دلها حکومت کرد.

زندگی ساده و مردمی سلمان، انتقادی غیرمستقیم به کسانی بود که در حکومت به دنبال سود شخصی بودند

سلمان در ایام حکومت خود، بیت المال را صرف مردم می کرد و حتی حقوق شخصی خویش را نیز به نفع جامعه و نیازمندان خرج می کرد. زندگی ساده و روش مردمی سلمان، بر محبوبیت او می افزود و این گونه رفتار، طبیعتاً انتقادی غیر مستقیم از شیوه کسانی بود که در حکومت، به سود شخصی می اندیشیدند و در سایه امکانات به دست آمده از بیت المال، به وضع خود سر و سامان بخشیده و زندگی راحتی برای خود فراهم می کردند.

سلمان در ایام حاکمیت، هرگز به واسطه قدرت و ریاست از مسیر تواضع و حق گرایی دور نشد و فراموش نمی کرد که همیشه عبد و بنده خداست.

دفاع از حریم ولایت

آنچه در زندگی سلمان، بسیار چشمگیر و جالب است عدم بی تفاوتی اوست. او با هوشیاری و جدیت کامل در صحنه های مختلف

حضور داشت و در پیروی از امام حق لحظه ای تردید نکرد. او همواره، از هر فرصتی، برای گفتن حق بهره می برد و مسلمانان را به امامت حضرت علی(ع) فرا می خواند. آن بزرگوار پیوسته این سخن رسول خدا را برای مردم تکرار می کرد:

"همانا علی(ع) دری است که خداوند گشوده است، هر کس در آن وارد شود، مؤمن است و هر کس که از آن خارج شود، کافر است."

بعد از رحلت جانشوز رسول خدا(ص) و غصب خلافت و مظلومیت حضرت علی(ع)، سلمان در خطبه ای بسیار فصیح، که می توان آن را کوبنده و افشاگرانه خواند، چنین گفت: "ای مردم! هر گاه فتنه ها و آشوبها را همچون پاره ظلمانی شب دیدید که برجستگان در آن به هلاکت می رسند، بر شما باد به آل محمد(ص)، چرا که آنها راهنمایان به سوی بهشتند، و بر شما باد علی(ع). ای مردم! ولایت را در میان خود همانند سر قرار دهید." یعنی اگر ولایت اهل بیت (ع) را نداشته باشید، مسلمان حقیقی نیستید و دین شما سودی ندارد.

نقش سلمان در تشیع ایرانیان

یکی از کارهای بسیار مهم سلمان، که بخش اعظم زندگی او را فرا گرفته بود، تلاش پیگیر او در معرفی اسلام ناب و تشیع راستین بعد از رحلت رسول خدا(ص) است. او در این راستا در مدینه جهاد کرد و از هر فرصتی بهره برد. وقتی به مدائن آمد، همین عقیده را دنبال کرد و نقش بسیاری در تشیع ایرانیان داشت.

می پرسند: با اینکه اسلام در عصر خلافت خلیفه دوم وارد ایران شد، چرا اکثریت قاطع مردم ایران، شیعه حضرت علی(ع) هستند؟

عوامل متعددی سبب این گرایش است اما می توان سلمان فارسی را از اصلیتین عامل ان دانست، چرا که از نخستین عوامل این گرایش، وجود سلمان در مدائن، رفت و آمد او به کوفه و حوالی آن و حتی اصفهان و ... بوده است. سلمان پیام آور اسلام ناب، منادی تشیع و نوید بخش مذهب اهل بیت (ع) بود و اکثر ایرانیان این ندا و نوید را شنیدند و پذیرفتند.

سلمان فارسی بعنوان اصلی ترین عامل در پیدایش و گسترش تشیع مردم ایران، نقش ایفا کرده است. سلمان فارسی، بزرگترین صحابی پیامبر اسلام، و مهمترین مدافع حقانیت تشیع، شخصیتی است که در نوع خود، در تاریخ اسلام و در بین مسلمانان، بی نظیر بوده است، عقل سلیم به خود اجازه نخواهد داد که ماندی برای این حقیقت تاریخ، تصور کند. بهمین دلیل است که بعضی او را افسانه، اسطوره، و یا دارای شخصیتی پیچیده خوانده اند.

وفات سلمان

یکی از خصوصیات انسانهای کامل و اولیای مقرب درگاه خداوند، این است که گاهی از حوادث غیبی مطلع می شوند و از نزدیک شدن زمان مرگ خویش با خبر می شوند. سلمان، یکی از این چهره ها است.

وقتی سلمان در مدائن مریض شد، روز به روز بیماریش شدت می یافت و کم کم یقین پیدا می کرد که فرصتهای آخر زندگیش را می گذراند و باید آماده هجرت بزرگ به سوی پروردگارش باشد.

سلمان سرانجام، پس از عمری طولانی و با برکت که حدود 250 سال بود، در اواخر خلافت عثمان در سال 35 ه. ق. وفات یافت؛ حضرت علی(ع) پیکرش را غسل داد، کفن کرد و بر آن نماز گزارد.

مرقد شریف سلمان در شهر مدائن، در پنج فرسخی بغداد، نزدیک تاق کسری قرار دارد.

سلمان فارسی: از شش چیز در شگفتم

از شش چیز در شگفتم: سه چیز آن مرا می خنداند و سه چیز دیگر به گریه ام می اندازد. آن سه چیز که مرا به گریه می اندازد: جدایی از دوستان محمد(ص)، هراس و وحشت قیامت و ایستادن در پیشگاه خدای عزوجل است، و اما آن سه چیزی که مرا به خنده وا می دارد: یکی کسی است که در پی دنیااست، حال آنکه مرگ در پی اوست؛ دیگری کسی که در غفلت به سر می برد، حال آنکه از او غافل نیستند؛ و سومی کسی که دهانش به خنده باز می شود، در صورتی که نمی داند آیا خداوند از او خشنود است یا ناخشنود.

چون علی(ع) در عالم مردانگی/ خرد شو تا شاه مردانت کنند/ همچو سلمان در مسلمانی بکوش/ ای مسلمان تا که سلمانیت کنند.